1/7/1391

بحث در مورد این بود که ما دو موضوع داریم تا حدودی با هم مشابه هستند یکی انقلاب نسبت و دیگری شاهد جمع؛ که انقلاب نسبت اختلافی است و شاهد جمع اتفاقی است.

 شاهد جمع این بود که دو تا عام متعارض وقتی داشته باشیم یک عام سوم تفصیل قائل بشود بین دو صورت مساله این شاهد جمع است.

 شبه شاهد جمع هم این است که به جای دلیل سوم دو تا دلیل داشته باشیم مضمون تفصیل در دو دلیل وارد شده باشد و نکته ای هم که در باب شاهد جمع رفع تعارض می شود این است که هر دو قطعه شاهد جمع هر کدام از دو قطعه نسبت به مقابلش اخص مطلق است یا اگر چهار تا دلیل داشته باشیم دلیل سوم و چهارم نسبت به یکی از دو دلیل اخص مطلق است او را تخصیص می زند و آن تعارضشان را بر طرف می کند.

 علی ای تقدیر که هر کدام از این جهات باشد چه انقلاب نسبت باشد چه شاهد جمع ،این جا یک مشکلی وجود دارد و آن این است که با توجه به این که تخصیص اکثر و تخصیص نصف قبیح است هم شاهد جمع و هم انقلاب نسبت به مشکل مواجه می شود.

این بحث اصلاً در کلمات آقایان مطرح نشده است که در مقام پاسخ باشند و حاج آقا این مسئله را طرح کرده اند و نتیجه گیری در باب انقلاب نسبت گرفته شده است.

حاج آقا درمورد این اشکال می گویند اشکال واردی است و نتیجه گیری می کنند که این اشکال در عمومات وارد است ولی در اطلاقات وارد نیست. ایشان در و اقع این طور مشی می کنند و می گویند اگر یک دلیل بگوید «اکرم العالم[[1]](#footnote-2)»یک دلیل بگوید «لا تکرم العالم»این که «اکرم العالم» دلالت بر وجوب اکرام همه علماء می کند به برکت مقدمات حکمت و اصل در مقام بیان بودن است ؛ این در مقام بیان بودن متکلم گاهی با اصل عقلائی ثابت می شود حالا این اصل عقلائی به مناط ظهور لفظی است یا به مناط اصل عملی است خیلی مهم نیست.

جایی که در مقام بودن یک دلیل به اصل ثابت می شود به مناط امارئیت یا ا صل عملی هر کدام باشد این جا در واقع می فرمایند که ما از قرینه متصلی که وارد شده است کشف می کنیم که متکلم در مقام بیان نبوده است «اکرم العالم»وارد شد یک دلیل دیگر می گوید ««لا تکرم العالم الفاسق» ما می فهمیم که متکلم وقتی می خواسته «اکرم العالم» را بگوید در مقام بیان محدوده حکم نبوده است و اصل حکم را می خواسته بیان کند وقتی که چنین شد بنابراین مشکل ندارد د رجایی که متکلم در مقام بیان نباشد ممکن است که حکم قیدی داشته باشد که همه افرادش را هم خارج کند. مثلاً یک نفر می گوید من بیمار هستم چه کنم می گوید به دکتر مراجعه کن؛ ممکن است دکتری که او باید مراجعه کند دکتر خاصی باشد قید و قیوداتی داشته باشد ولی این در مقام بیان نیست می خواهد بگوید با مراجعه به دکتر، خوب بشوید مع شرائط المحققه، می گوید من مسائلم را نمی دانم می گوید از مجتهد تقلید کن که نظرش این نیست که از هر مجتهدی می توانی تقلید کنی بلکه قید اعلمیت است که باید در مرجع باشد.

بنابراین نتیجه این می شود که این مشکل در این جا برطرف می شود ولی در عام مشکل سر جای خودش باقی است.

عام در مقام بیان بودنش با مطلق فرق می کند: عام و لو در مقام تبصره ها هم نباشد نمی تواند بگوید اکرم کل العالم در مقام بیان هم نباشد و بعد با تبصره هایش همه افراد را خارج کند آن نمی شود . در مقام بیان بودن عام با در مقام بیان بودن مطلق متفاوت است.

حمل مطلق بر مقید بر دو نوع است: 1. ممکن است بگوئیم در مقام بیان بوده است ولی به قرینه منفصل است این مثل عام است. 2. مطلق در مقام بیان نیست ما توسط قرینه منفصله کشف می کنیم که مطلق مثل عام نبوده است که صحیحش هم همین نکته دوم است.

**تعبیر اقا ضیاء و نقد ان:**

یک پاسخ دیگری از فرمایش آقایان استفاده می شود و آن این است که ما بگوئیم تخصیص اکثر اگر تخصیص افرادی باشد قبیح است نه تخصیص عنوانی.در همین بحث آقا ضیاء عراقی یک تعبیر دیگری دارد که می گوید تخصیص اکثر افراد قبیح است نه تخصیص اکثر اصنافی؛ ایشان می گوید اگر تخصیص اصنافی باشد تخصیص اکثر قبیح است. کانَّ گاهی اوقات ما کل صنف عام را چند صنف می کنیم مثلاً دو صنف می کنیم و یک صنف را که اکثر افرادش باشند از تحت افرادش خارج می کنیم.

حاج آقا این را قبول نمی کردند می فرمودند: چه عنوانی باشد و چه اصنافی باشد اگر بگویند که «اکرم العالم» و در مقام بیان باشد تخصیص اکثر قبیح است. بعد می گفتند که این ها بحث های عرفی است و ما وجدانمان را باید حاکم قرار بدهیم که واقعاً این گونه است مثلا: اگر بگویند که همه ایرانی ها باید مالیات بپردازند بعد با یک عنوان واحد بگویند که «شهری ها» از تحتش خارج شده اند ، اگر این عنوان واحد شهری ها را که هفتاد درصد مردم ایران را تشکیل می دهند از تحتش خارج کنیم و بگوئیم همه ایرانی ها باید مالیات بپردازند مرادمان آن خصوص سی درصدی باشند که در روستا ها زندگی می کنند قبیح است. فرقی ندارد از جهت تخصیص بین این که به یک عنوان واحد خارج بشود یا به عناوین عدیده خارج بشود یا به اصنافی خارج بشود تعبیر شما تخصیص اصنافی یا افرادی باشد. تفاوتی ندارد.

 بله آن نکته ای که هست اگر د رمقام بیان نیست و می گوید ایرانی باید مالیات بدهد حالا در مقام این نیست که خصوصیاتش را هم بگوید مثلاً می گویند اگر کسی حقوقش به این مقدار رسید باید مالیات بدهد و هفتاد درصد ایرانی ها حقوقشان کمتر از آن حد بوده است در این صورت که در مقام بیان نباشد این اشکال ندارد. توجه شود که اگر در مقام بیان باشد «همه» هم به کار نمی برند. ولی اگر دو صنف «روستایی» و «شهری» کنیم و بگوئیم یک صنف خارج می شود که دارای افراد زیادی است این تخصیص درست نیست.

یک پاسخ دیگری[[2]](#footnote-3) من به ذهنم می رسید از این شبهه که نیاز به یک مقدمه ای دارد که عبارت است از این که گاهی اوقات یک عام ممکن است انصراف داشته باشد به بعضی افرادش، و انصراف عام به بعضی افراد تابع حکمش است یعنی آن حکم انصراف دارد. بفرض کنید شما می گوئید شخص مریض روزه بر او واجب نیست این شخص مریض که می گوئیم روزه بر او واجب نیست این مریض به یک سنخ خاصی منصرف است؛ یعنی مریضی که مثلاً برایش ضرر دارد ولی ممکن است ما حکم دیگری در مورد مریض به کار ببریم حتی کسی که مریض بوده و روزه برایش خوب است او را در بر بگیرد، ما می گوئیم که تعداد مریض های ایران چه مقداری هستند این دیگر ربطی به این ندارد که روزه برایش خوب باشد یا نه! این دیگر ربطی به آن ندارد یعنی با توجه به آن حکمی که مترتب بر موضوع است موضوع ممکن است مربوط به یک فرد خاص باشد. یعنی تناسب بین حکم و موضوع ، در تعیین موضوع تأثیر می گذارد.

 یک دلیل داریم می گوید «اکرم العلماء» یک دلیل دیگر داریم گفته است «لا تکرم العلماء» ممکن است ما بگوئیم که این جا چون وجوب اکرام روی عالم رفته است منصرف است به عالمی که به علمش عمل می کند یعنی عادل است. از آن طرف چون لا یجب اکرام العلماء ؛می خواهیم بگوئیم علم بما هو علم وجوب نمی آورد. آن دلیل اول چون وجوب اکرام را آورده بود عالم را به یک صنف خاصی انصراف داد ؛ حالا ممکن است این انصراف را ما متوجه نشویم. قرینه منفصل کاشف بشود که ما بفهمیم از اول انصراف داشته است؛ یعنی یک اکرم کل عالم گفتیم بعد که لا یجب اکرم ای عالم هم گفتیم ما خودمان انصرافش را متوجه نشده بودیم که انصراف خاصی داشته باشد؛ قرینه منفصل در واقع قرینه اصل انصراف بوده است که بفهمیم این منصرف به یک فرد خاصی بوده است .یکی با توجه به وجوب اکرام انصراف به علماء عدول به علماء پیدا کند و یکی با توجه به عدم وجوب اکرام انصراف به غیر عدول پیدا بکند و لو به قرینه منفصل؛ چون اگر از اول انصراف را بدانیم این ها تعارض پیدا نمی کنند. ما مفروض را این گونه باید بگوئیم که دو دلیل باشند و بینشان تعارض باشد و انصرافی هم داشته باشند و انصرافشان هم معلوم نباشد که انصراف با قرینه منفصله مشخص بشود البته این خیلی فرد نادر و کمی است.

یک مبنایی هم وجود دارد برای پاسخ به این اشکال \_که مبنای مرحوم نائینی است که مبنای نا تمامی است\_ این است که ما در عموم هم برای استفاده عموم مقدمات حکمت را لازم بدانیم ؛ بگوئیم برای کشف عموم باید در مدلول عام مقدمات حکمت جاری بشود و دو تا مقدمه ضمیمه کنیم تا اشکال را پاسخ بدهیم: یک مقدمه این است که عمومات هم نیازمند اجرای مقدمات حکمت در مدخول ادوات عموم است. 2. در مقدمات حکمت قرینه منفصله هم دخالت دارد یعنی برای شکل گیری عموم ، قرینه متصله شرط حکمت نباشد بلکه مطلق قرینه متصلهً کانت او منفصلهً شرط اجرای مقدمات حکمت باشد ؛ آقای نائینی ظاهراً هر دو را قبول دارد یعنی فرمایشاتی دارد که فقط روی این مبنا درست است شاید تصریح هم نکرده باشد.

این بحث ها را سابقاً در بحث مقدمات حکمت آوردیم و گفتیم که عدم قرینه منفصله شرط نیست و مرحوم آخوند هم مکرراً تصریح می کند: آنچیزی که شرط مقدمات حکمت است عدم وجود قرینه متصله است قرینه منفصله وجود و عدمش دخالتی در تمامیت و عدم تمامیت مقدمات حکمت ندارد.

بنابراین به نظر ما اصل این اشکالی که حاج آقا می فرمایند ، اشکال تمامی است ولی یک نتیجه گیری می شود که حاج آقا این نتیجه را نگرفتند. این نتیجه ای را که من کرده ام عرض می کنم : نتیجه ای که این بحث انکار انقلاب نسبت، به طور کامل است نه پذیرش انقلاب نسبت در خصوص مطلقات و هم چنین انکار شاهد جمع، یعنی یک مشکلی وجود دارد که این فرمایشی که حاج آقا فرموده اند مشکل شاهد جمع را بر طرف می کند این مشکل انقلاب نسبت را بر طرف نمی کند حالا می خواهم این را توضیح بدهم.

ببینید یک اکرم العلمایی داریم یک لا تکرم العلمائی داریم ما می گوئیم، حالا عالم را مطلق فرض کنید اکرم العالم و لا تکرم العالم را فرض کنید که دیگر در مطلق بودنش تردیدی نباشد. از یک طرف اکرم العالم العامل شده است یا لا تکرم العالم الفاسق هم وارد شده است که یکی از آن دو دلیل اخص می شود ، به قرینه لا تکرم العالم الفاسق ما کشف می کنیم که متکلم در اکرم العالم در مقام بیان نبوده است. نتیجه این که متکلم در مقام بیان نبوده این است که اصلاً ظهورش در عموم از بین می رود. ظهور در مفادش متوقف است بر قرائن منفصله وقتی یک متکلمی در مقام بیان نباشد آن ظهور اطلاقیش دیگر شکل نمی گیرد. و این نکته ای که می خوا هم بگویم این است که بنفسه ظهور در تمام باقی هم دیگر ندارد.

ببینید اساساً انقلاب نسبت بر چه اساسی است؟ انقلاب نسبت بر این مبنا است که اکرم العلماء ظهورش در این است که همه علماء اکرام بشوند لا تکرم العالم الفاسق وقتی این را تخصیص می زند ظهورش هم تغییر می دهد ظهورش در تمام باقی می شود و وقتی این گونه شد و لو به قرینه منفصله از جهت ظهوری اظهر می شود نسبت به لا تکرم العالم یعنی این مقدمه بحثی است که با آقای صدر داشتیم که قرائن منفصله دخالت دارند درظهور و لو در مرحله مراد جدی، بحث اصلی در انقلاب نسبت این است که قرینه منفصله می آید ظهور دلیل را تغییر می دهد ؛ما اکرم العالم می گوئیم به قرینه لا تکرم العالم الفاسق ظهورش در عالم عادل می شود یعنی اخص و اظهر می شود اظهر که شد نسبت به اکرم العلماء این می شود اظهر و ظاهر از باب حمل ظاهر بر اظهر لا تکرم العلماء را به خصوص عالم فاسق تخصیص می زنیم.

به نظر می رسد اگر شما به قرینه لا تکرم العالم الفاسق اکرم العلماء را حمل کردید به این که اصلاً ،مطلقی است که در مقام بیان نبوده است و لوبا قرینه منفصله بعضی از قیودش را به هم بزند دیگر ظهورش را در تمام باقی ندارد. ظهور جدید پیدا نمی کند. در صورتی شما می توانید به عام تمسک کنید که ظهور داشته باشد و به اصطلاح یک قید بیشتر هم وجود ندارد.

 این نکته را هم ضمیمه کنم بعضی ها نسبت به در مقام بیان بودن یک تصوری دارند ، گویا نسبت به هر قیدی، یک در مقام بیان بودن خاص تصویر می کنند می گویند در مورد این قید در مقام بیان است یا نیست؟ درحالی که این گونه نیست . آیا متکلم می خواسته خصوصیات و قیود حکم را بیان کند یا نمی خوا سته است. وقتی یک مخصصی وارد شد یک مقیدی بر یک مطلق وارد شد ما می فهمیم که این در مقام بیان اصل حکم است و کمّ و کیف حکم را، تبصره و قیود و شرائط حکم را نمی خواسته بیان کند. ظهور در تمام الباقی ندارد.عالم ظهور در همه عالمها ندارد ، بله یک اطلاق مقامی شکل می گیرد ،اطلاق مقامی مجموع ادله، اگر ما تمسک می کنیم اطلاق مقامی مجموع ادله است و این اطلاق مقامی مجموع ادله در نسبت سنجی ها تاثیر ندارد.

این نکته را عرض کنم که حاج آقا یک مبنایی دارند در بسیاری از عمومات کتابی، و مطلقات کتابی ایشان می فرمایند که بسیاری چیزهایی که آقایان آنها را عموم و مطلق خواندند عموم و مطلق نیست. آیات قرآن در مقام بیان خصوصیاتش نیست و به همین خاطر اطلاق لفظی شکل نمی گیرد ولی اطلاق مقامی مجموع ادله شکل می گیرد حالا با ویژگی هایش که بیان شده است.

بحث این است که اطلاق مقامی مجموع ادله ظهور ادله را اظهر نمی کند نکته بحث این است که به این دلیل خاص، ظهورش را قوی تر نمی کند که به دلیل قوت ظهورش به ان یکی تخصیص بزند. شما می گوئید یک اکرم العلماء و لو به قرینه منفصل مخصوص به یک صنف خاصی شد این یعنی عالم عادل، بگوئیم «ظهور عالم عادل در شمول عالم عادل» از ظهور «لا تکرم العالم در عالم عادل» اظهر است ،چون بیشتر ما در عالم عادل به اکرم العلماء تمسک می کنیم لا تکرم العالم را به فاسق تخصیص می زنیم آیا درست است؟ بحث این است که آیا واقعاً وقتی یک دلیل در مقام بیان نشد نسبت به عالم عادل ظهورش اظهر نمی شود این در مقام بیان نیست اصلاً مجرد این که فرض کنید ما از مجموع ادله این مطلب را بخواهیم استظهار کنیم که فقط عالم عادل وجوب اکرام دارد آیا این سبب می شود که بتوانیم آن تکرم العالم را تخصیص بزنیم. این را یک مقداری تامل بفرمائید چون یک مشکله است که آیا آن مفادی که اطلاق مقامی مجموع ادله و لو ظهور یکی را اقوی نکند آیا خودش می تواند بنفسه مقید باشد.

ببینید ما اکرم العالم داریم از یک طرف به قرینه منفصل عالم فاسق از تحتش خارج می شود احتمال می دهیم عالم هایی دیگری هم از تحتش خارج بشود با اطلاق مقامی مجموع ادله ، این احتمال را دفع می کنیم بنابراین مفادی از مجموع ادله استفاده می کنیم که عالمی که عادل باشد همه اش وجوب اکرام دارد آیا این مفادی که از مجموع ادله استفاده شده است صلاحیت دارد که اطلاق اکرم العالم را تخصیص بزند یا این که آن چیزی که می خواهد تخصیص بزند باید حتماً یک دلیل محدد باشد این که می خواهم بگویم باید تامل کرد. این در فرمایش حاج آقا در ادامه بیان نشده است شاید حاج آقا نظرشان این است که لازم نیست که مخصصمان چیزی باشد که از یک دلیل به تنهایی استفاده بشود. مخصص ما می تواند نسبت به لا تکرم العالم مفادی باشد که از مجموع این دلیل به علاوه آن مخصص معلوم و اطلاق مقامی مجموع ادله ، چیزی به دست می آید که آن لا تکرم العالم را تخصیص می زند ؛ مثلاً یک همچنین بیانی در فرمایش حاج آقا می توانیم استفاده کنیم.

حالا این را داشته باشید من می خواهم عرض کنم که تمام این بحث ها و حرف و حدیث ها همه روی مبانی متعارف قم است در تحلیل حقیقت جمع عرفی؛ ما یک تفاوت هایی با آقایان در فهم جمع عرفی داریم که فکر می کنم یک مقدار زیادی فرق می کند نحوه بحثی که در جمع عرفی است.

دو نکته این جا وجود دارد که یک نکته اش در فرمایش حاج آقا اشاره شده است ولی یک نکته اش در فرمایش حاج آقا اشاره نشده است به این دو تا نکته توجه کنید:

1.به نظر ما عمومات و مطلقات اصلاً کاشفیت ذاتاً ندارند آن چیزی که استیعاب افراد است عموم به علاوه عدم وجود قرینه تا وقت عمل است. کاشف از عموم فقط عموم به تنهایی نیست عموم به علاوه عدم استثناء، عدم ذکر مخصص و عدم ذکر مقید تا وقت عمل است. این دو تا با همدیگر کاشفیت و قرینیت دارند. که در دوران امر بین تخصص و تخصیص مفصلاً ذکر شده است. این را حاج آقا اشاره می کردند که این که آقایان می گویند ما من عامٍ الا و قد خص این چه کاشفیتی دارد، کاشفیت بر مبنای غلبه است. شما می گویید که اکثر عام ها تخصیص خورده اند باز هم میگوئید متکلم در مقام بیان خودش به این کلام اکتفاء کرده است در حالی که غالباً بر خلاف این مشی کرده است. کاشفیت برای عام به علاوه عدم مخصص تا وقت عمل است که ما با توجه به این، در دوران امر بین تخصص و تخصیص نتیجه گیری مان روی همین مبنا است.

2. ما در باب جمع عرفی هایی که مطرح است با یک مشکل روبرو هستیم و آن این است که در غالب مواردی که یک عام و یک خاص داریم یک مطلق و یک مقید داریم آن خاص و مقید ها بعد از وقت عمل تازه آمده است آنجا مشکل عقلی وجود دارد تاخیر بیان از وقت حاجت مشکل عقلی وجود دارد. تاخیر بیان از وقت خطاب مشکل عقلی ندارد ولی تاخیر بیان از وقت حاجت مشکل عقلی دارد این را باید چگونه حل کنیم که در واقع محصل بیان ما این بود که باید به جمع عرفی بازگشت پیدا کند که بیان قبل از وقت عمل صادر شده است و متکلم د رمقام بیان نبوده است و امثال اینها، باید بازگشت به این بکند که متکلم تا قبل از وقت عمل بیان کرده است یا این که در بعضی از جاها اصلاً قید آن زمان ها نبوده بعد ایجاد شده است، به هر حال باید این مشکل را به هر نحوی از انحاء حل کنیم. این مشکل عقلی است.

بنابراین این دو تا نکته که ما باید جمع عرفی را به در مقام بیان بودن بازگشت بدهیم ، قبل از وقت عمل است. این در این بحث جمع عرفی و همچنان بحث اول تاثیر گذار است.

1. .این مثال اطلاق است نه عموم لذا اکرم العالم گفته است. [↑](#footnote-ref-2)
2. . البته این پاسخی نیست که همه جا جاری باشد ولی در بعضی از جاها می تواند پاسخ خوبی باشد. البته حاج آقا کلیت این اشکال را قبول کردند ولی در بعضی از موارد می شود این اشکال را یک نوع پاسخ داد. [↑](#footnote-ref-3)